



استراتژی ناتمام آمریکا در برقراری امنیت در افغانستان (اهداف و علل ناکامی)

محمد رحیمی*

* عضو هیئت علمی پوهنتون خاتم النبیین^(ص) و رئیس پوهنځی علوم سیاسي شعبه غزني (Ahmadi.Ahmad113@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۲۱

تاریخ تأیید: ۹۵/۵/۱۷

چکیده

پرسش اساسی این است که چرا آمریکا و ناتو نتوانستند امنیت را در افغانستان برقرار نمایند؟ در تحقیق حاضر علاوه بر این که اهداف اقتصادی، سیاسی، مبارزه با تروریسم، نابودی القاعده و برقراری امنیت را از اهداف اصلی حمله آمریکا و ناتو دانست، تداوم تروریسم، تداوم فعالیت القاعده و تداوم توسعه فعالیت القاعده و اختلاف آمریکا و ناتو از جمله دلایل اصلی ناکامی آنها در برقراری امنیت در افغانستان مورد شناسایی قرار داده است.

واژگان کلیدی: امنیت، تروریسم، القاعده، آمریکا و ناتو.

مقدمه

افغانستان کشوری است که بارها از سوی قدرتهای بزرگ مورد حمله و اشغال واقع می شود. پس از حادثه یازده سپتامبر، آمریکا و ناتو به بهانه مبارزه با تروریسم به افغانستان هجوم آورد تا از یک سو تروریسم را ریشه کن نماید و از سوی دیگر صلح و امنیت را در افغانستان برقرار سازد. اینک که بیش از دو دهه از این جریان سپری می شود، هنوز امنیت در افغانستان به عنوان یک مسئله جدی سر جای خود باقی است؛ در حالی که تروریسم نیز نه تنها از بین نرفته بلکه از نظر کمیت و کیفیت افزایش یافته است. نوشته حاضر تلاش می کند اهداف آمریکا و ناتو و نیز علل ناکامی آنها را مورد بررسی قرار بدهد. از این رو، موضوع را در ضمن سه بخش پیگیری خواهد نمود. بخش اول کلیات، بخش دوم عوامل موثر در ایجاد امنیت، بخش سوم اهداف حمله آمریکا و ناتو و در نهایت، علل و دلایل ناکامی آنها از تامین امنیت در افغانستان.

بخش اول:

مفاهیم و کلیات

۱- مفهوم امنیت

امنیت از جمله مفاهیمی است که تعریف واحدی از آن ارائه نشده است؛ شاید بتوان علت آن را در برداشت های متفاوت افراد، گروه ها و کشورها از این واژه دانست و هر یک بر اساس مقتضیات و شرایط زمانی و مکانی خود تعاریفی را ارائه نموده اند. که به برخی از آن ها اشاره می گردد.

والتریپمن معتقد است که یک ملت هنگامی از امنیت برخوردار است که در موقع خطر، مجبور به فداکردن ارزشهای حیاتی خود نباشد، اگر مایل بود بتواند از جنگ اجتناب کند و اگر وارد جنگ شد، بتواند ارزشهای حیاتی خود را از طریق پیروزی در نبرد پاس دارد. (لی، ۱۳۸۲: ۹۶) نوذر شفیعی، امنیت را بر اساس شاخصهای آن تعریف نموده و از نظر او، امنیت عبارت است از: احساس آرامش، فقدان ترس، نبود بی ثباتی و... به عبارت دیگر، امنیت را معادل واژگان همچون صلح، آرامش و ثبات دانسته است. (شفیعی، ۱۳۸۲: ۱۲۵) برخی دیگر، امنیت را بر اساس بعد عینی و ذهنی آن تعریف نموده. از نظر بعد عینی امنیت به معنای ایجاد شرایط و موقعیت ایمن برای حفاظت و گسترش ارزشهای اصولی و حیاتی ملی است و از بعد ذهنی، امنیت به معنای احساس امنیت است و در واقع امنیت از بعد ذهنی ارتباط مستقیم با ذهنیت و درک مردم و دولت از آسیب پذیری و تهدیدات امنیتی دارد. (خوش فر، ۱۳۸۰: ۱۵۰) بر این اساس جوهره امنیت را در چهارچیز خلاصه کرده که عبارت انداز:

الف- حفظ جان مردم.

ب- حفظ تمامیت ارضی.

ج- حفظ سیستم اقتصادی و سیاسی.

د- حفظ استقلال و حاکمیت کشور.

۲- ابعاد امنیت:

۲-۱- امنیت فردی (individual security): یکی از وجوه امنیت، امنیت فردی است که می توان آنرا از دو جهت مورد توجه قرارداد:

الف- حریم شخصی: هر فردی برای خود، یک حریم شخصی، حوزه فردی امنیت، دارد و در واقع حریم شخصی انسان، تعیین کننده حوزه امنیتی افراد است و اگر کسی از حریم شخصی فردی، بیشتر به او نزدیک شود، نوعی تهدید علیه او محسوب می شود و او از حریم خود دفاع خواهد کرد.

ب- امنیت فردی در جامعه: امنیت فردی در جامعه، بدین معنی است که هر شخص در رفت و آمد، اقامت و ترک هر نقطه ای از کشور آزاد باشد. و از توقف و بازداشت بدون دلیل مصون و محفوظ بماند و تضمین امنیت افراد به عهده دولت گذاشته شده است. بر این اساس، ورود به منازل افراد در چارچوب احترام به امنیت فردی افراد ممکن نیست مگر در مواردی که قانون مشخص کرده باشد. (کازمی، ۱۳۸۴: ۲۲-۲۱)

۲-۲- امنیت اجتماعی (Social security): امنیت اجتماعی عبارت است از، حفظ ارزش های حیاتی جامعه مانند پاسداری از حق حیات شهروندان، صیانت از ارزشهای ملی، تأمین رفاه و آسایش مردم و یا حداقل تأمین رضایت ساکنین یک جامعه در خصوص نیازها و مایحتاج اساسی.

۲-۳- امنیت دولت (State security): امنیت دولت عبارت است از حفظ و ارتقای ارزشهای حیاتی، شامل سرزمین و ثروت های طبیعی موجود در محدوده ای که توسط نظام بین المللی به رسمیت شناخته شده است. (لی، پیشین: ۹۷)

۲-۴- امنیت ملی (National security): یکی از وجوه مهم امنیت در بعد داخلی و خارجی که بیشتر مورد توجه اکثر تحلیل گران قرار گرفته، امنیت ملی است؛ که در بعد داخلی شامل تهدیدهای آشکار و پنهان، در درون مرزها ناامنی را به وجود می آورند، از قبیل تهدیدات سیاسی (شورش، جدایی طلبی، انقلاب و...) اقتصادی (نابسامانی و بحران اقتصادی، شغلی، فنی و حرفه ای) نظامی (کودتا، جنگ های داخلی و...) و اجتماعی (آشوب های اجتماعی و...) که هر یک از این موارد، مردم را تحت فشار قرار می دهد. در بعد خارجی، امنیت ملی می تواند از ناحیه مسایل سیاسی، (انزوا، اعمال فشار

های سیاسی)، نظامی (حمله، تعرض نظامی و تقویت قدرت نظامی دشمن) اقتصادی (تحریم های اقتصادی و...) مورد تهدید قرار می گیرد. (بصیری، ۱۳۸۰: ۱۶۷).

ادوارد. ای. آزر و چونگ این مون دوتن از نظریه پردازان مسایل امنیتی جهان سوم، مشروعیت، یکپارچگی و توان سیاسی را از اجزای تشکیل دهنده بعد نرم افزاری امنیت ملی می دانند. اولین بعد نرم افزاری امنیت ملی از نظر آنها، مشروعیت است و معتقدند، میزان بالای مشروعیت یک نظام سیاسی عامل مؤثر در مدیریت موفق موضوعات امنیتی است و براین اساس، یک رابطه تنگاتنگ میان امنیتی ساختن مؤثر و موفق با میزان مشروعیت وجود دارد.

دومین بعد نرم افزاری مفهوم امنیت ملی در جهان سوم، یکپارچگی سیاسی است از نظر مون و آزر، چندپارچگی و تشتت و تبدیل شدن یک ملت- دولت به گروه های قومی متعدد، باعث تضعیف امنیت در جهان سوم شده است. و از نظر آنها، ناتوانی در بازتولید ارزشها و هنجار های مشترک از یک سو و وجود هویت های مختلف، تقریباً مستقل، در یک جامعه واحد سیاسی که منجر به صدمه دیدن یکپارچگی سیاسی می شود از سوی دیگر در امنیت ملی نقش مهمی دارند؛ چون منجر به زمینه سازی فعالیت های سیاسی گروه های قومی و شکل گیری جنبش های تجزیه طلب و خودمختار خواهد گردید و در نهایت، با افزایش تهدیدات علیه امنیت ملی، ناامنی های داخلی را دامن خواهد زد.

۳- تحول در مفهوم امنیت

تحول مفهوم امنیت را می توان به سه دوره تقسیم کرد، که در هر دوره به برخی از جنبه های آن تأکید شده است.

دوره اول (۱۹۴۵-۱۷۰۰): این دوره با طرح دیدگاه ماکیاوول آغاز می شود. ماکیاوول می گفت: «امنیت ما مساوی با ناامنی دشمن است و برعکس و یابرای داشتن صلح باید برای جنگ آماده بود. به عبارت دیگر برای داشتن صلح در داخل مرز های خود، باید در داخل مرزهای دشمن، جنگ ایجاد کرد». در این دوره مفهوم امنیت جنبه نظامی داشت و توجیه صاحب نظران این دوره این بود که دولت ها با داشتن توان و قدرت نظامی برتر، امنیت بیشتری را به دست می آورند؛ یعنی آمادگی نظامی در داخل و خارج کشور، هدف ایده آل، برای امنیت ملی تلقی می شد. در واقع هر دولت و کشوری که دارای قدرت و توان نظامی بیشتری باشد، از امنیتی بیشتری برخوردار خواهد بود. و رابطه مستقیم میان امنیت و قدرت نظامی وجود دارد.

دوره دوم (۱۹۹۰-۱۹۴۵): این دوره با توجه به رشد اقتصاد، تجارت بین المللی، علم، تکنولوژی، ارتباطات و سلاح های مدرن، مشخص می گردد. در این دوره ابعاد امنیت ملی گسترده تر و محدود به مسایل نظامی نماند و معنای قدرت از شکل نظامی آن به اشکال اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ارتباطی تعمیم یافت. جنگ جهانی اول و دوم در عمل نشان داد که توان و قدرت صنعتی و منابع اقتصادی یک ملت، اساس توانایی و قدرت آن کشور است. در این دوره کارشناسان امنیت ملی معتقد بودند که "کشوری در صحنه داخلی و خارجی دارای امنیت است که در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی برتر باشد. بر این اساس بسیاری از صاحب نظران، یکی از علل عمده فروپاشی شوروی سابق را توجه محض مقامات این کشور، به بعد نظامی مفهوم امنیت ملی دانسته اند. در حقیقت تمام تلاش سرمایه گذاران این کشور برای تأمین برقراری امنیت ملی در بعد نظامی منحصر شده بود. و در این زمینه پیشرفتهای قابل توجه نمود، در حالی که در بعد اقتصادی اجتماعی، علمی و ارتباطی توانست پیشرفت های لازم را داشته باشد که نتیجه آن، عدم تعادل و ثبات اقتصادی اجتماعی بود. در این دوره مکاتب معروف در روابط بین الملل مانند ایده آلیسم، رئالیسم و انترناسیونالیسم بودند که هر یک تعاریفی از امنیت ملی ارائه نمودند.

اهداف آمریکا و ناتو از حمله به افغانستان

این بخش بدنبال بررسی جایگاه و نقش نیروهای خارجی در امنیت افغانستان پساتالبان بوده و بر آن است تا جایگاه، اهداف و قواعد بازی و الگوی رفتاری بازیگران دخیل در بحران افغانستان و نیز دلایل ناکامی آنها را مورد توجه قرار بدهد.

۱- هدف اقتصادی

تحولات سیاسی قرن بیستم موجب اهمیت یافتن واژه های ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک در فرهنگهای سیاسی نظامی شد. منظور از جنگ سرد که تا اواخر قرن بیست بین قدرتهای بزرگ جهان وجود داشت کسب برتری نظامی و کنترل بر شاهرگهای حیاتی منابع انرژی جهان بود. اما بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، شاخص های عمده ژئواستراتژیک آن دوره نیز تغییر یافت. از آن جمله اولویت برتری اقتصادی بر برتری توان نظامی در مدار برنامه های استراتژیک قدرتها قرار گرفت که، رقابت فزاینده قدرتهای منطقوی و فرامنطقوی برای تسلط بر منابع انرژی مناطقی که مبنای اقتصادی دارد، در همین راستا قابل بررسی است. براین اساس، آمریکا، سالها است که به دنبال سیطره و تسلط بر منابع حیاتی انرژی نفت و گاز خاورمیانه، آسیای مرکزی و افغانستان است. برای رسیدن به این هدف، افغانستان را انتخاب نموده و سرزمین افغانستان به دلیل این که بین آسیای مرکزی ایران، شبه قاره ی هند و چین واقع شده است، همواره از اهمیت استراتژیکی برخوردار بوده است. در گذشته سه تمدن بزرگ ایرانی، هندی و چینی عمدتاً از طریق سرزمین افغانستان به یکدیگر وصل می گردیدند و به خاطر این که این سرزمین گذرگاه شبه قاره ی هند به شمار می رفت، در قرن نوزدهم میلادی به عنوان کشور حایل بین امپراتوری های استعماری انگلیس و روسیه قرار داشت. افغانستان، در دوران جنگ سرد نیز نقش کشور حایل را بین شوروی سابق و مناطق تحت نفوذ غرب در شبه قاره ی هند به عهده داشت. در حال حاضر، افغانستان نزدیک ترین راه اتصال آسیای مرکزی به دریای آزاد و شبه قاره ی هند به شمار می رود و به همین دلیل، مورد توجه جدی پاکستان و کمپانی های نفتی و شرکت های حمل و نقل غربی و به خصوص آمریکا می باشد. و مهمتر از همه، موقعیت ژئوپولیتیک افغانستان سبب شده که آمریکا و ناتو، برای سلطه بر خاورمیانه و تحت نظر داشتن روسیه و چین، به این کشور لشکر کشی نمایند. (سایت پیام آفتاب) آمریکا و متحدانش با سیطره بر افغانستان، قصد دارند حاکمیت خودشان را بر منابع انرژی و کنترل راه های ترانزیت نفت و گاز آسیا گسترش دهند.

از زمان روی کار آمدن طالبان در افغانستان، شرکت یونوکال (unocal) با هزینه هشت میلیارد دلاری برای کشیدن یک خط لوله نفتی از طریق افغانستان برنامه ریزی کرده بود؛ تا از این طریق، از نقش ایران در منطقه ی آسیای مرکزی وقفه یز بکاهد. با توجه به وابستگی آسیای مرکزی به کمک های خارجی، جهت رونق اقتصادی، وجود منابع غنی نفت و گاز، آمریکا با استقرار در افغانستان تلاش خواهد کرد تا ارتباطات بازرگانی آسیای مرکزی با شبه قاره ی هند را، که عمدتاً از طریق ایران صورت می گیرد، از طریق افغانستان برقرار سازد.

واشنگتن مدت هاست که از ایجاد هرگونه مسیر جدید سوخت که از روسیه، چین و ایران گذرنکند، حمایت می کند و از انتقال پروژه خطوط انتقال گاز افغانستان، نیز همین هدف را دنبال می کند. "شرکت‌ها و دولت ایالات متحده، از دیرباز تصمیم خود را در ساختن راه مطمئن برای عبور لوله‌های نفت و گاز طبیعی، زیر کنترل ایالات متحده که از دریای خزر و آسیای مرکزی تا دریای عمان پیش می‌رود که از افغانستان و پاکستان عبور می‌کند، اعلام داشتند. جنگ در افغانستان و ساختن پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در آسیای مرکزی به مثابه یک فرصت برای تحقق بخشیدن چنین خط لوله‌ها بود" (دلجو، ۱۳۸۶)

حامد کرزی نیز گفته بود "افغانستان میدان بازی قدرت های نظیر روسیه، چین، هند، ایران، پاکستان و آمریکا خواهد بود" وی در پاسخ به این سوال که چرا آمریکا به وضعیت افغانستان علاقه مند می باشد گفت: "افغانستان نقطه ای تلاقی منافع بازیگران بزرگ سیاست منطقه و جهان بوده و سرمایه ای بزرگی محسوب می شود" (همان) باتوجه به موقعیت که افغانستان و کشورهای آسیای میانه دارند، بازیگران منطقه ای و بین المللی، در راستای تأمین منافع خودشان باهم به رقابت خواهند پرداخت. هر یک از بازیگران برای رسیدن به اهداف خود تلاش می کند که رقیب و یا حریف خود را از سر راه بردارد و این یعنی بی ثباتی و ناامنی در منطقه، به شمول افغانستان. در این راستا، سیاست روسیه در قبال کشورهای آسیای میانه، سیاست تداوم سلطه گری و تسلط بر منابع انرژی بوده و برای تحکیم سلطه خود، خواهان حفظ ثبات در منطقه می باشد.

چین نیز منطقه ((اورآسیا)) را جزء حیات خلوت منافعش به حساب آورده و همچون روسیه، کنترل بر منابع نفتی و گازی منطقه و حفظ ثبات این کشورها از اولویت های راهبردی چین محسوب می شود. هر دو کشور (چین و روسیه) علی رغم رقابت در منطقه، ناگزیر از همکاری و تفاهم باهم اند، تا مانع پیشروی و دخالت آمریکا و متحدانش در آسیای میانه شوند. (همان) در این راستا روسیه برای حفظ قلمرو امنیتی خویش، با ایجاد اتحادیه های چون سازمان شانگهای باچین، چهار کشور آسیای میانه، هند و ایران و سازمان قرار داد همکاری امنیت دسته جمعی با کشورهای ازبکستان، قزاقستان، ترکمنستان و تاجیکستان، در نظر دارد، تا سیاست های تهاجمی آمریکا و متحدانش را به چالش بکشد. و در این زمینه وزیر امور خارجه روسیه در مورد نقش سازمان همکاری شانگهای گفته " تلاش برای یک نظم نوین جهانی، مبتنی بر قوانین بین المللی و اقدامات جمعی برای حل مشکلات جهانی، منطقه ای و سایر معضلات در اجندای سازمان شانگهای قرار دارد.

بنابراین، سازمان شانگهای تمایل دارد یک، رویکرد همه جانبه، در قبال افغانستان اتخاذ نماید که، مشارکت این سازمان را نه تنها در بازسازی و مبارزه علیه مواد مخدر در افغانستان شامل گردد بلکه، حمایت از تفاهم و اجماع ملی در افغانستان مبتنی بر اصولی

که مانع به قدرت رسیدن رهبران طالبان شود، رهبرانی که با حمایت القاعده افغانستان را به وضعیت وخیمی سوق دادند. "همان) اما آمریکا برای حفظ منافع اقتصادی خود و تسلط بر آسیای میانه، در قدم اول، برعکس روسیه و چین، به ایجاد بی ثباتی و درگیری های فرسایشی پرداخته و از این طریق زمینه سلطه فرهنگی و سیاسی خویش را در این منطقه تثبیت نماید؛ تا علاوه بر توسعه روابط سیاسی - اقتصادی، با این کشور ها، راههای سنتی صادرات نفت و گاز منطقه را تغییر داده و راه جدیدی غیر از راههای روسیه و ایران برگزیند و آن، انتقال خط لوله نفت و گاز آسیای میانه از طریق افغانستان به پاکستان و هند و از آنجا به اروپا است. دفتر ریاست جمهوری افغانستان نیز با انتشار یک اعلامیه، قبل از بازدید حامد کرزی از ترکمنستان گفته بود: "انتقال خط لوله گاز ترکمنستان به هند از مسیر افغانستان و پاکستان، از مسایل عمده مورد بحث در دیدار سران دو کشور خواهد بود. خط لوله گاز مسیری به طول ۱۷۸۰ کیلومتر را در بر می گیرد که نزدیک به ۷۳۵ آن از مسیر افغانستان خواهد گذشت" (همان) بنابراین، حضور آمریکا در افغانستان، این توانایی را برای آن کشور ایجاد خواهد کرد که راههای سنتی صادرات نفت و گاز را تغییر داده و بر مناسبات روسیه و آسیای مرکزی از یک سو و تحرکات اقتصادی و نظامی چین از سوی دیگر، نظارت داشته باشد؛ چون این دو کشور (چین و روسیه) از بزرگترین رقبای آمریکا محسوب می شوند. آمریکا قصد دارد با به اجرا گذاشتن پروژه انتقال خط لوله گاز افغانستان، روابطی با قبایل مرزی میان افغانستان و پاکستان ایجاد کند که بیشتر اهمیت سیاسی دارد تا اهمیت اقتصادی.

۲- هدف سیاسی - استراتژیک

منافع ایالات متحده آمریکا، با قطع نظر از وضعیت اقتصادی، تحت تأثیر موقعیت ژئوپولیتیک و استراتژیک منطقه نیز قرار گرفته است. آمریکا قصد دارد یک سیستم مهار جدید را به وجود آورد، تا از این طریق، بتواند ژئوپولیتیک خاور میانه، آسیای مرکزی و حوزه قفقاز و از غرب آسیا تا مرزهای هند و چین را تغییر بدهد. استقرار نیروهای آمریکا در افغانستان، این زمینه را فراهم نموده است. از طرف دیگر آمریکا می خواهد با گسترش ناتو به سمت شرق، جمهوری های آسیای مرکزی را زیر چتر امنیتی غرب قرار دهد تا از دخالت روسیه در این منطقه بکاهد و استقرار آمریکا در افغانستان، زمینه های عملی حضور ناتو را در شرق فراهم کرده است. (نادرپور، پیشین: ۵۴) نگاهی به موقعیت ژئواستراتژیک افغانستان به خوبی نشان می دهد که، این کشور درست در همان مکانی است که آمریکا با تسلط بر آن می تواند نظم نوین جهانی را سازماندهی کند. افغانستان در موقعیت واقع شده که با مدعیان بالقوه قدرت سیاسی - نظامی و یا ایدئولوژیک همسایه است. روسیه وارث

قدرت اتحاد جماهیر شوروی و رقیب ایدئولوژیک شکست خورده آمریکا است که از طریق آسیای مرکزی با افغانستان همسایه می باشد. چین قدرت روبه رشد و رقیب بالقوه ی آمریکا، مرزهای طولانی در منطقه ای بسیار سخت و کوهستانی با افغانستان دارد. هندوستان با جمعیت افزون بزرگ میلیاردر در نزدیکی افغانستان قرار گرفته است که هر چند مخالف سیاست های آمریکا نیست ولی هماهنگی کامل نیز در تمام موارد با ایالات متحده آمریکا ندارد. ایران هم رقیب ایدئولوژیک آمریکا به حساب می آید که مرزهای طولانی با افغانستان دارد. (ملازهی، ۱۳۸۲: ۱۳)

بنابراین، با توجه به موقعیتی که افغانستان دارد، انتخاب این کشور از سوی آمریکا، یک انتخاب از قبل تعیین شده است نه یک انتخاب تصادفی؛ تا از این طریق بتواند دکترین سندنبدی علیه ایران، با هدف تأثیرگذاری بر روسیه، چین، هند، کنترل گرایشهای بنیادگرایی و مهار توانایی هسته ای پاکستان و هند را به اجرا بگذارد.

۳- مبارزه با تروریسم

مبارزه با تروریسم و تشدید اقدامات جهت، ریشه کنی این پدیده بعنوان مهمترین هدف آمریکا از حمله نظامی به افغانستان مطرح شد. ایالات متحده، افغانستان را کانون مرکزی پیدایش و پرورش تروریسم معرفی کرد و حمله به این کشور را جهت تضعیف تروریسم ضروری دانست. بر همین اساس واشنگتن در پی همراهی متحدان خود در انجام این حمله برآمد و تلاش کرد تا ائتلافی جهانی را با نام مبارزه با تروریسم سامان دهد. (امیری، ۱۳۸۶) اما این که پدیده ای تروریسم و مصادیق آن چیست از جمله پدیده های هستند ابهام آمیز و در عین حال پیچیده، که اتفاق نظر و برداشت واحد و یکسانی از آن وجود ندارد. ممکن است از سوی یک دولت، افراد و یا گروههای تروریست خوانده شوند ولی از سوی دولت های دیگر نه تنها تروریست خوانده نمی شوند بلکه به عنوان مبارزان راه آزادی قلمداد می شوند. همانگونه که آمریکا هر دولت، افراد و گروههای که برخلاف خواسته های ایالات متحده رفتار نمایند، به عنوان تروریست و یا حامیان تروریست مهم می کنند. همان طوری که طالبان به خواسته آمریکا، مبنی بر تحویل دادند بن لادن و یا دست برداشتن از حمایت گروه القاعده، سرپیچی نمود به عنوان حامیان تروریست و پناه دادن به تروریست ها، مورد حمله قرار گرفتند. آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم افغانستان را مورد حمله قرارداد اما آیا بعد از گذشت نزدیک به پانزده سال توانسته مشکل تروریسم را حل نماید؟ به نظرمی رسد که، نه تنها مشکل تروریسم حل نشده، بلکه گسترش هم پیدا کرده است.

درواقع آمریکا امروز مبارزه با تروریسم را ابزاری برای دستیابی به اهداف خویش

قرارداده تا از این طریق، بتواند به اهداف و مقاصدش دست پیدا کند؛ برای این که قبلا می خواست به بهانه ی مبارزه با سلاحهای کشتار جمعی به اهداف خود دست پیدا کند ولی نتوانست از این راه (مبارزه با سلاحهای کشتار جمعی) به اهداف خود برسد. مبارزه با تروریسم و اشاعه سلاحهای کشتار جمعی جزء اهداف محوری سیاست خارجی ایالات متحده قرار گرفته. قبل از فروپاشی شوروی دابلوک شرق و غرب در مقابل هم قرار گرفته بودند و مبارزه با کمونیسم، یکی از اصلی ترین نگرانی و مهمترین دل مشغولی آمریکا و متحدینش در پیمان ناتو بود و هدف اصلی سیاست امنیتی آمریکا و هم پیمانانش محسوب می گردید. در سال های که مبارزه این دو ابر قدرت (شرق و غرب) ادامه داشت، مبارزه با تروریسم و گسترش سلاحهای کشتار جمعی، تحت شعاع رقابت این دابلوک قرار گرفته بود و اهداف ثانوی ایالات متحده به حساب می آمد و از اولویت درجه دوم برخوردار بود.

نکته قابل توجه این است که یک نوع دوگانگی در برخورد آمریکا و هم پیمانانش نسبت به مسأله سلاح های کشتار جمعی وجود دارد، به نحوی که اگر گسترش سلاح های کشتار جمعی در میان کشورهای پیشرفته و متحدین اصلی آمریکا رخ می داد، ایالات متحده را نگران نمی ساخت مانند تولید سلاح های هسته ای توسط انگلستان و سپس فرانسه، که با واکنش و واشنگتن مواجه نشد ولی اگر تولید سلاح های کشتار جمعی توسط کشورهای جهان سوم انجام می شود نگرانی و واکنش شدید آمریکا را در پی دارد. این دوگانگی در برخورد آمریکا نسبت به تروریسم هم به چشم می خورد به نحوی که اگر دولت های حامی آمریکا برای نیل به اهداف سیاسی خود علیه مخالفین داخلی و خارجی متوسل به ترور و خشونت می شوند، دولت آمریکا حاضر است از تروریسم چشم پوشی نماید و حتی حاضر است ابزار های آموزشی و نظامی لازم را برای اعمال ترور در اختیار این کشورها و کشورهای حامی آمریکا قرار دهد. از جمله حمایت ایالات متحده آمریکا از حرکت های رژیم غاصب صهیونیسم علیه مردم بی دفاع فلسطین، نمونه از حمایت آمریکا از حرکت های تروریستی متحدین خود است. (طارمی، ۱۳۸۲: ۸۸)

اما بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مبارزه با تروریسم از اولویت خاصی در سیاست امنیت ملی آمریکا برخوردار گردید، طوری که پس از حادثه یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ و حمله به برجهای دو قلو در نیویورک و ساختمان پنتاگون و خسارت جانی و مالی، سبب گردید آمریکا به تروریسم به عنوان بزرگترین خطری که امنیت این کشور و متحدینش را تهدید می کند، بنگرد. (همان، ۹۰) بر اساس دکترین بوش، وقایع یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ نشان داد که ماهیت خطراتی که امنیت ملی ایالات متحده را تهدید می کند، اساسا متحول شده است. دکترین بوش اشاره دارد که در گذشته دشمنان نیاز به ارتش های بزرگ و توان صنعتی برای تهدید آمریکا داشتند. اکنون شبکه های انسانی مبهم و نامشخص می

توانند سبب ایجاد آشوب و بی‌نظمی گسترده، درد ورنج درس‌رزمین ما گردند. تروریست‌ها به گونه‌ای سازماندهی شدند که در جوامع مانفوذ کنند و قدرت تکنولوژی‌های مدرن را علیه ما بکار گیرند. (همان، ۹۱)

از دیدگاه دکترین بوش، تروریسم ضدآمریکایی دامنشاً دارد:

۱- گروه‌های تروریستی.

۲- دولت‌های حامی تروریسم.

این دو، چند وجه مشترک دارند:

الف- تضادی که این‌ها با آمریکا دارند.

ب- اعتقاد به ایدئولوژی‌های افراطی.

ج- اعتقادشان بر لزوم همکاری و هماهنگی تلاش‌های شان بایکدیگر.

د- استفاده از ابزار مشترک؛ یعنی سلاح‌های کشتار جمعی.

از منظر دکترین بوش، یکی از وجوه اشتراک مهم میان دولت‌های حامی تروریسم و گروه‌های تروریستی، تمایل آنها به دستیابی سلاح‌های کشتار جمعی برای دفاع از خود در برابر تهاجم احتمالی قدرت‌های بزرگ و بکارگیری آن به عنوان ابزاری برای حمله به آمریکا است. (همان، ۹۴) طبق دکترین بوش یکی از ویژگی‌های تروریسم، توانایی رشد و بالندگی آن در کشورهای است که دارای دولت‌های ضعیف هستند. منظور از دولت‌های ضعیف، دولت‌های است که توانایی کامل در کنترل قلمرو خود را ندارند، فساد در آن‌ها به شدت رایج و فقر در آنها همه گیر است. این سه عامل بهم پیوسته (ناتوانایی دولت در کنترل قلمرو خود، وجود فساد گسترده و جفافاده در دستگاه‌های دولتی و فقر و محرومیت مردم) محیط مناسبی را برای گروه‌های تروریستی فراهم می‌کند؛ تادر آن محیط، با فراغ بال و عدم نگرانی نسبت به واکنش دولت‌های مرکزی به سازماندهی، برنامه‌ریزی و جذب نیرو و پیردازند و کشورهای ضعیف را محلی مناسب برای رهبری عملیات تروریستی در سطح بین‌المللی تبدیل کند و بر این اساس، معتقد است خطری که امروز از جانب دولت‌های ضعیف متوجه آمریکا است، بیشتر از خطر دولت‌های قدرتمند برای ایالات متحده است. از این دست دولت‌های ضعیف می‌توان به سومالی، یمن و افغانستان اشاره نمود که همه محیط‌های مناسبی برای رشد گروه‌های تروریستی شده‌اند. (همان، ۹۵)

۴ - نابودی القاعده

در همین رابطه، نابودی تشکیلات و تأسیسات القاعده بعنوان یکی از ضرورت‌های راه اندازی جنگ از سوی آمریکا معرفی شد. آمریکا گروه القاعده را مهمترین نیروی اجرایی برنامه های تروریستی در دنیا دانست و بر همین اساس، استدلال کرد که نابودی این گروه از الزامات اجتناب ناپذیر جنگ بین المللی با تروریسم است. از آنجایی که مرکز اصلی فعالیت‌های القاعده در افغانستان بود و تصور می شد که این کشور پایگاه مهم رهبران القاعده است لذا حمله به افغانستان جهت نابودی القاعده در دستور کار قرار گرفت (امیری، پیشین) و بمب گذاریهای اوت سال ۱۹۹۸ در سفارت خانه های آمریکا در کنیا و تانزانیا، باعث گردید که سازمان القاعده به عنوان مخالفی قدرتمند برای آمریکا و دولت مردان آن کشور محسوب گردد. دولت مردان آمریکا، سازمان القاعده را به عنوان یک تهدید و خطری جدی تلقی نمودند. دولت مردان آمریکا، به این باور رسیده اند که این سازمان این توانایی را دارد که بتواند منافع و تمامیت ارضی ایالات متحده را مورد تهدید قرار بدهد و بر این اساس دکترین بوش سه عامل را به عنوان تهدید مشخص می کند:

۱- سازمان های تروریستی دارای برد جهانی.

۲- دولت های ضعیف که به اعضای چنین سازمان های تروریستی پناه داده و آنان را یاری می کنند.

۳- دولت های سرکش.

القاعده و طالبان در افغانستان، تجسم دو عامل اول بودند و دولت های سرکش را این گونه تعریف می کند "آنها به گونه وحشیانه با ملت خود رفتار می کنند و منابع ملی خود را در جهت منفعت شخصی حاکمان تلف می کنند، به قوانین بین المللی هیچ توجهی نمی کنند؛ همسایگان خود را تهدید می کنند و به نحو زنده، معاهدات بین المللی را که در آن عضو هستند، نقض می کنند، مصمم به دستیابی به سلاح های کشتار جمعی و دیگر تکنولوژی های پیشرفته نظامی هستند تا از آن به عنوان تهدید استفاده می کنند، یا با انجام اقدامات تجاوزکارانه، با استفاده از این سلاحها بتوانند رژیم های خود را به گونه ای تهاجمی طراحی کنند. از تروریسم در سراسر جهان پشتیبانی می کنند. ارزشهای انسانی را رد می کنند و از ایالات متحده و هر چیزی که نماد این کشور است متنفر هستند." (رکورد، پیشین: ۲۲۴) آمریکا در دستیابی به این هدف هم باشکست مواجه شده و موفقیتی را به دست نیاورده است.

۵- ازبین بردن طالبان

یکی دیگر از اهداف آمریکا از حمله به افغانستان، نابودی گروه طالبان اعلام شد و مقامات آمریکایی استدلال می‌کردند که گروه طالبان از طریق پناه دادن به القاعده و حمایت از آنها عملاً به یکی از حامیان جدی تروریسم تبدیل شده است. ضمناً، این گروه از طریق تولید و ترانزیت مواد مخدر در تشدید مشکلات امنیتی و اجتماعی در سطح جهان تاثیرگذار بوده است. از این رو، از طریق حمله به افغانستان و از بین بردن گروه طالبان میتوان ضریب امنیت منطقه ای و جهانی را افزایش داد (امیری، پیشین) زمان که گروه طالبان به قدرت رسید و حاکمیت افغانستان را به دست گرفت، آمریکا تصویری کرد که می‌تواند از طریق این گروه به اهداف خود، از جمله انتقال خط لوله انرژی از خاک افغانستان، دست پیدا کند. اما این تصوریالات متحده آمریکا به یأس مبدل گردید. طالبان وضعیتی را به وجود آوردند که آمریکا در صدد نابودی آن گروه برآمد. بعد از این که طالبان مورد حمله آمریکا قرار گرفت، همه بر این باور بودند که، طالبان دیگر توان به قدرت رسیدن را ندارند. اما امروز نزدیک به پانزده سال از سقوط حکومت طالبان به نام امارت اسلامی افغانستان می‌گذرد و ما شاهد ظهور مجدد طالبان هستیم و این پرسش را به وجود آورده که چرا و چگونه این گروه به عنوان یک خطر و تهدید جدی برای امنیت افغانستان و نیروهای خارجی تبدیل شده است. و هر روز قدرت و توانایی شان افزایش می‌یابد؟ در پاسخ به این پرسش دلایل و علل زیاد وجود دارد که در فصل بعدی به آن پرداخته خواهد شد.

۶- برقراری ثبات و امنیت در افغانستان

بعد از سرنگونی حکومت طالبان و برگزاری کنفرانس بن برای افغانستان، یکی از محورهای که مطرح گردید ایجاد ثبات و برقراری امنیت در افغانستان، توسط نیروهای خارجی بود. جامعه جهانی، متعهد شدند که ثبات و امنیت را در افغانستان به وجود آورند، تازمینه ای بازسازی زیرساخت ها و توسعه افغانستان فراهم گردد. آمریکا برقراری امنیت در افغانستان را یکی دیگر از انگیزه های حمله خود به این کشور ذکر کرده بود. مقامات آمریکایی تأکید داشتند که سالها جنگ و خونریزی در افغانستان مردم این کشور را از امنیت و ثبات محروم ساخته است. از طرف دیگر، تداوم ناامنی و عدم وجود یک دولت ملی، زمینه را برای تبدیل افغانستان به پایگاهی برای فعالیت تروریستها فراهم ساخته است. از این رو، یکی از اهداف مهم حمله آمریکا به افغانستان، برقراری امنیت و ثبات در این کشور بود. (همان)

مبحث دوم: اهداف آمریکا از مداخلات با گروههای مذهبی رادیکال

آمریکائیه‌ها اهداف خاصی را از این روند دنبال می‌کنند که به اختصار بیان می‌شود:

۱- کنترل روابط ایران و افغانستان

وقتی «حامد کرزای» به آمریکا سفر می‌کند آمریکائیه‌ها به او توصیه می‌کنند که از نزدیکی با ایران پرهیز نماید و روابط خود با ایران را محدود سازد اما او از ایران بعنوان یک کشور دوست و همسایه‌ی قابل اعتماد نام می‌برد. این موضوع باعث شده است که آمریکائیه‌ها به طالبان و گروههای شورشی نزدیک شوند و او را در جهت بازسازی قدرت خودش مساعدت نماید تا به نوعی کرزای را هم کنترل نمایند.

۲- بی‌ثباتی منطقه

ناامنی و بی‌ثباتی، هدف توجیهی ایالات متحده آمریکا برای حضور فعال در منطقه است. هر نوع آرامش، امنیت و ثبات در تضاد با حضور آمریکا در منطقه و افغانستان است بنابراین، احیای قدرت طالبان البته به صورت مهار شده و در اختیار آمریکا نوعی ناامنی و بی‌ثباتی به وجود می‌آورد که توجیه‌گر حضور آنها و پیگیری سیاستهای خاورمیانه‌ی آنها است.

۳- مهار قدرت ایران

ایالات متحده آمریکا شاهد قدرت روزافزون ایران در منطقه و حضور فعال ایران در عرصه مناسبات بین‌المللی و معادلات منطقه‌ای و جهانی است. بنابراین به خاطر مهار ایران موافق احیای مجدد طالبان به عنوان یک عامل ناامنی در مرزهای شرقی و همچنین گفتمان ایدئولوژیک است.

۴- ایجاد ناامنی در مرزهای روسیه

با توجه به اینکه روسیه در حال بازسازی ساختار قدرت خود برای ایفای نقشی فعال‌تر در مناسبات بین‌المللی است و از طرفی موفق شده است ساختار اقتصادی خود را بازسازی و در سیاست داخلی مشروعیت لازم را کسب نماید و نیز سیاست خارجی خود را با مواضع تقابلی فعال سازد. آمریکا در صدد است تا طالبان را حمایت و به عنوان یک گروه شورشی پردردسر برای مرزهای روسیه و حتی ایالت‌های چچن - با توجه به همسانی ایدئولوژیک طالبان و شورشیان چچن - احیا نماید. (همان) بنابراین، تقویت و حمایت طالبان از سوی آمریکا، ابزار مفیدی برای آنان خواهد بود.

براساس برخی گزارشها، نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا و ناتو هیچگاه مصالحه

ومذاکره با طالبان را رد نکرده اند و یکی از نشانه هایی که حاکی از آمادگی آمریکا و متحدان آن برای چنین مصالحه ای است، خودداری این کشورها از قرار دادن طالبان در فهرست گروههای تروریست است. روزنامه کریستیان ساینس مانیتور چندی پیش در تحلیلی تحت عنوان "امریکا طالبان را تروریست به حساب نمی آورد" نوشت: «زمانی که وزارت خارجه آمریکا، گزارش سالانه خود را در باره تروریسم به نشر سپرد، فهرستی از چندین دولت حامی تروریسم مانند ایران و گروههایی که سازمانهای تروریستی خارجی به حساب می آورد، مانند حماس، القاعده و حزب الله، ارائه کرد. ولی آشکارا طالبان از این فهرست غایب بودند.» این روزنامه آمریکایی سپس می افزاید که شورای روابط خارجی، که یک نهاد بیطرف به حساب می آید، گزارش داده است که این سازمان افراط گرای مذهبی، علی رغم این واقعیت که در دوران شش سال حکومت خود پناهگاه امنی به اسامه بن لادن و القاعده فراهم کرده بود و در حال حاضر علیه نیروهای ائتلاف دست به حمله می زند و یک کارزار سراسری خوف و هراس را به راه انداخته است، هیچگاه از سوی آمریکا، بریتانیا، اتحادیه اروپا، کانادا، استرالیا و یا هیچ یک از اعضای دیگر ائتلاف، یک گروه تروریستی نامیده نشده است (خبرنامه نوا، بی تا)

از سوی دیگر برخی کارشناسان، تداوم و تقویت حضور نظامی کشورهای عضو ناتو و آمریکا در افغانستان را دلیل اصلی افزایش تحرکات گروه طالبان می دانند. بر این اساس به نظر می رسد هدف اصلی آمریکا و انگلیس از حضور در افغانستان مبارزه با گروههای تروریستی نیست بلکه، واشنگتن و لندن با تقویت حضور نظامی خود در افغانستان به دنبال یک پایگاه دائمی در این کشور هستند. در چنین شرایطی، مذاکره دولت انگلیس با گروه طالبان ضمن نقض حاکمیت ملی و استقلال عمل دولت افغانستان، نشان دهنده سیاست جدید لندن در افغانستان است. آمریکا و انگلیس قصد دارند از طریق گفت و گو با طالبان، امنیت نیروهای نظامی خود را در افغانستان تأمین کنند تا در سایه یک آرامش نسبی بتوانند تا دهه های متمادی در این کشور حضور داشته باشند (رادیو دری: ۱۳۸۷) از طرف دیگر با این که آمریکا می داند طالبان از سوی کشور پاکستان تقویت و حمایت می شود، هیچ گونه عکس العملی از خودشان نشان نمی دهند و از آن چشم پوشی می کنند. در این زمینه بارت. آر. روبین یکی از تحلیل گران و کارشناسان امور افغانستان می گوید: «اما اطمینان های در مورد این مسأله که نیروهای آمریکایی به زودی بقایای طالبان و القاعده را پاکسازی خواهد کرد، بطلانش ثابت گردیده. آمریکا این کار را نیز انجام نداد که منابع کافی در اختیار کرسی قرار دهد، تا بتواند دولت افغانستان را تقویت کند. وبدین وسیله مقاومت در برابر طالبان را افزایش بدهد. آمریکا و متحدانش تاکنون حتی در فرستادن یک پیام هماهنگ به اسلام

آباد ناکام مانده اند. آنها تاحدی نگران بودند که انجام این کار می تواند موجب کاهش همکاری پاکستان در مقابله با تروریسم گردد. اما شکست در پرداختن به موضوع حمایت پاکستان از طالبان، مساوی با پذیرفتن شکست ناتواست. ائتلاف غرب باید یک پیام قوی به پاکستان بفرستند و آن این که عدم اقدام قاطع در برابر فرماندهی طالبان در بلوچستان، تهدیدی برای صلح و امنیت بین المللی آنگونه که در منشور سازمان ملل متحد آمده، ایجاد می کند» (روبین، ۱۳۸۶: ۱۹۰)

۵- تداوم ناامنی و بی ثباتی در افغانستان

آمریکا در جریان حمله به افغانستان، داعیه برقراری ثبات و امنیت در این کشور را داشت. در حالیکه، شرایط جاری افغانستان از تداوم ناامنی ها و بی ثباتی ها در این کشور حکایت دارد. یک رویکرد قابل دفاع در بحث تبیین دلایل عدم تحقق امنیت در افغانستان مربوط به بی توجهی فزاینده نسبت به عوامل ساختاری ناامنی در این کشور است. به اعتقاد کارشناسان، اصلاح نهادهای حکومتی و بازسازی زیرساختهای حیاتی اقتصادی می بایست به عنوان اولویت اول بازیگران تاثیرگذار در مسایل افغانستان مورد توجه قرار گیرد. در همین حال، حضور نیروهای بیگانه در افغانستان از جمله نیروهای ناتو، خود به عاملی برای شعله ور شدن ناآرامی ها تبدیل شده است. علیرغم اعطای برخی کمکهای مالی از سوی جامعه بین الملل به افغانستان، هنوز هیچ فرایند مهمی در زمینه ساختار بندی مجدد نظام اجتماعی این کشور به انجام نرسیده است. به همین دلیل، حتی در برخی استانهایی که آرامش نسبی در آنها وجود دارد نارضایتی عمومی از عملکرد حکومت در حال افزایش است. نیروهای خارجی مستقر در افغانستان بدنبال تامین منافع فوری خود در افغانستان هستند که لزوماً با منافع پایدار مردم این کشور سازگار نیست. طبق آمار و گزارشهای رسمی و غیررسمی، در طول سالهای پس از سقوط طالبان، شماری از شاخصهای امنیتی وضعیت نامساعدتری پیدا کرده اند. در این زمینه می توان به حل نشدن معضل تولید و ترانزیت مواد مخدر در افغانستان اشاره کرد. حتی برخی گزارشها تایید کننده افزایش تولید این محصول طی چند سال اخیر است.

در مجموع، حمله نظامی آمریکا به افغانستان از آن جهت که نسبتی با راه کارهای حل ساختاری مشکلات امنیتی این کشور نداشته است کمکی به برقراری ثبات پایدار در افغانستان نکرده است و این مسئله یکی دیگر از شاخصهای تأیید کننده ناکامی جنگ آمریکا در افغانستان است. (امیری، پیشین) مجله "فوکوس" در گزارشی به نقل از سازمانهای امنیتی آلمان نوشت، افغانستان پس از عراق، ناامن ترین کشور جهان برای نیروهای غربی است. به نوشته "فوکوس" وخامت اوضاع امنیتی افغانستان در حالی ادامه دارد که آمریکا از سال ۲۰۰۱ تا کنون میلیاردها دلار برای امنیت افغانستان هزینه کرده

است. در این باره که افغانستان به لحاظ امنیتی با مشکلات جدی روبه‌رو است بحثی وجود ندارد. آنچه مهم است و غربی‌ها حاضر به پذیرش آن نیستند، این واقعیت است که تداوم حضور نظامی آمریکا و ناتو، دلیل اصلی وخامت اوضاع امنیتی افغانستان است. (راديو دري: بی‌تا) این حقیقت آشکار شده است که، مشکلی اصلی ایجاد امنیت در افغانستان، کمبود سلاح و نیرو نیست، بلکه اراده جدی برای برقراری ثبات و امنیت وجود ندارد و نیروهای خارجی نمی‌خواهند امنیت در این کشور برقرار شود؛ تا از این طریق، بتوانند حضورشان را توجیه نمایند؛ زیرا اگر ثبات و امنیت برقرار گردد دیگر توجهی برای ادامه ماندن ندارند. اتخاذ سیاست دوگانه ناتو و آمریکا در قبال طالبان که از سوی به بهانه وجود عناصر طالبان، برخی از مناطق را بمباران می‌کنند و مردم بیگناه را به خاک و خون می‌کشند و از سوی دیگر با آنان مذاکره می‌کنند و مهمات و اسلحه در اختیارشان قرار می‌دهند، نشان دهنده این واقعیت است که این‌ها نمی‌خواهند ثبات و امنیت در افغانستان برقرار گردد و با توجه به عملکرد نیروهای خارجی، نباید تردید داشت که حضور این‌ها در افغانستان، دورنمای صلح و ثبات در این کشور را تاریک‌تر خواهد کرد. کشورهای غربی تماماً علاقه ندارند که در افغانستان امنیت پیاده شود. این موضوع باعث شده است که دامنه‌ی نامنی در افغانستان گسترش پیدا کند و قطعاً در کابینه هم این عزم و تصمیم کشورهای خارجی اثرات خودش را می‌تواند داشته باشد؛ چرا که امروزه کشورهای خارجی به عنوان تمویل‌کننده دولت افغانستان یا حمایت‌کننده دولت افغانستان، نفوذی در کابینه و نهادهای مختلف دولت افغانستان دارند حالا چه به شکل حضور افغانهایی که وابسته به این کشورها هستند و یا اصولاً خود مشاورین خارجی وابسته به این کشورها با نهادهای مختلف امنیتی و سیاسی و نظامی افغانستان حضور جدی دارند و طبعاً این عناصر در راستای پیاده کردن سیاستهای کشورهای خارجی مؤثر عمل می‌کند. (مزاری، ۱۳۸۶) برای اساس تازمانی که نیروهای خارجی در افغانستان حضور داشته باشند، چشم انداز روشنی برای برقراری امنیت وجود نخواهد داشت.

از طرف دیگر، منافع نمایندگان کنگره آمریکا در ادامه جنگ و حضور در عراق و افغانستان است. مرکز سیاست‌های پاسخگو در گزارشی اعلام کرده بود که دست کم یک چهارم نمایندگان کنگره آمریکا با سرمایه‌گذاری در شرکت‌های آمریکایی فعال در عراق و افغانستان، سودهای کلانی به دست آورده‌اند؛ به همین علت آنان خواهان ادامه اشغال این دو کشور هستند. این مرکز با بررسی حساب‌های برخی نمایندگان کنگره آمریکا به این نتیجه رسیده است که اعضای کنگره آمریکا حدود ۱۹۶ میلیون دلار از شرکت‌های آمریکایی که قرار دادهای صدها میلیون دلاری با پنتاگون به منظور تهیه کالا و خدمات برای نظامیان آمریکا امضا کرده‌اند دریافت می‌کنند. "جان کری" در صدر فهرست سرمایه‌گذاران نمایندگان کنگره آمریکا در این شرکت‌ها قرار داشته است و "جوزف

آباد ناکام مانده اند. آنها تاحدی نگران بودند که انجام این کار می تواند موجب کاهش همکاری پاکستان در مقابله با تروریسم گردد. اما شکست در پرداختن به موضوع حمایت پاکستان از طالبان، مساوی با پذیرفتن شکست ناتواست. ائتلاف غرب باید یک پیام قوی به پاکستان بفرستند و آن این که عدم اقدام قاطع در برابر فرماندهی طالبان در بلوچستان، تهدیدی برای صلح و امنیت بین المللی آنگونه که در منشور سازمان ملل متحد آمده، ایجاد می کند» (روبین، ۱۳۸۶: ۱۹۰)

۵- تداوم ناامنی و بی ثباتی در افغانستان

آمریکا در جریان حمله به افغانستان، داعیه برقراری ثبات و امنیت در این کشور را داشت. در حالیکه، شرایط جاری افغانستان از تداوم ناامنی ها و بی ثباتی ها در این کشور حکایت دارد. یک رویکرد قابل دفاع در بحث تبیین دلایل عدم تحقق امنیت در افغانستان مربوط به بی توجهی فزاینده نسبت به عوامل ساختاری ناامنی در این کشور است. به اعتقاد کارشناسان، اصلاح نهادهای حکومتی و بازسازی زیرساختارهای حیاتی اقتصادی می بایست به عنوان اولویت اول بازیگران تاثیرگذار در مسایل افغانستان مورد توجه قرار گیرد. در همین حال، حضور نیروهای بیگانه در افغانستان از جمله نیروهای ناتو، خود به عاملی برای شعله ور شدن ناآرامی ها تبدیل شده است. علیرغم اعطای برخی کمکهای مالی از سوی جامعه بین الملل به افغانستان، هنوز هیچ فرایند مهمی در زمینه ساختار بندی مجدد نظام اجتماعی این کشور به انجام نرسیده است. به همین دلیل، حتی در برخی استانهایی که آرامش نسبی در آنها وجود دارد نارضایتی عمومی از عملکرد حکومت در حال افزایش است. نیروهای خارجی مستقر در افغانستان بدنبال تامین منافع فوری خود در افغانستان هستند که لزوماً با منافع پایدار مردم این کشور سازگار نیست. طبق آمار و گزارشهای رسمی و غیررسمی، در طول سالهای پس از سقوط طالبان، شماری از شاخصهای امنیتی وضعیت نامساعدتری پیدا کرده اند. در این زمینه می توان به حل نشدن معضل تولید و ترانزیت مواد مخدر در افغانستان اشاره کرد. حتی برخی گزارشها تایید کننده افزایش تولید این محصول طی چند سال اخیر است.

در مجموع، حمله نظامی آمریکا به افغانستان از آن جهت که نسبتی با راه کارهای حل ساختاری مشکلات امنیتی این کشور نداشته است کمکی به برقراری ثبات پایدار در افغانستان نکرده است و این مسئله یکی دیگر از شاخصهای تأیید کننده ناکامی جنگ آمریکا در افغانستان است. (امیری، پیشین) مجله "فوکوس" در گزارشی به نقل از سازمانهای امنیتی آلمان نوشت، افغانستان پس از عراق، ناامن ترین کشور جهان برای نیروهای غربی است. به نوشته "فوکوس" وخامت اوضاع امنیتی افغانستان در حالی ادامه دارد که آمریکا از سال ۲۰۰۱ تا کنون میلیاردها دلار برای امنیت افغانستان هزینه کرده

است. در این باره که افغانستان به لحاظ امنیتی با مشکلات جدی روبه رو است بحثی وجود ندارد. آنچه مهم است و غربی‌ها حاضر به پذیرش آن نیستند، این واقعیت است که تداوم حضور نظامی آمریکا و ناتو، دلیل اصلی وخامت اوضاع امنیتی افغانستان است. (راديو دري: بی‌تا) این حقیقت آشکار شده است که، مشکلی اصلی ایجاد امنیت در افغانستان، کمبود سلاح و نیرو نیست، بلکه اراده جدی برای برقراری ثبات و امنیت وجود ندارد و نیروهای خارجی نمی‌خواهند امنیت در این کشور برقرار شود؛ تا از این طریق، بتوانند حضورشان را توجیه نمایند؛ زیرا اگر ثبات و امنیت برقرار گردد دیگر توجهی برای ادامه ماندن ندارند. اتخاذ سیاست دوگانه ناتو و آمریکا در قبال طالبان که از سوی بهانه وجود عناصر طالبان، برخی از مناطق را بمباران می‌کنند و مردم بیگانه را به خاک و خون می‌کشند و از سوی دیگر با آنان مذاکره می‌کنند و مهمات و اسلحه در اختیارشان قرار می‌دهند، نشان دهنده این واقعیت است که این‌ها نمی‌خواهند ثبات و امنیت در افغانستان برقرار گردد و با توجه به عملکرد نیروهای خارجی، نباید تردید داشت که حضور این‌ها در افغانستان، دورنمای صلح و ثبات در این کشور را تاریک تر خواهد کرد. کشورهای غربی تماماً علاقه ندارند که در افغانستان امنیت پیاده شود. این موضوع باعث شده است که دامنه نامنی در افغانستان گسترش پیدا کند و قطعاً در کابینه هم این عزم و تصمیم کشورهای خارجی به عنوان تمویل کننده دولت افغانستان یا حمایت کننده دولت افغانستان، نفوذی در کابینه و نهادهای مختلف دولت افغانستان دارند حالا چه به شکل حضور افغانهایی که وابسته به این کشورها هستند و یا اصولاً خود مشاورین خارجی وابسته به این کشورها با نهادهای مختلف امنیتی و سیاسی و نظامی افغانستان حضور جدی دارند و طبعاً این عناصر در راستای پیاده کردن سیاستهای کشورهای خارجی مؤثر عمل می‌کند. (مزاری، ۱۳۸۶) بر این اساس تازمانی که نیروهای خارجی در افغانستان حضور داشته باشند، چشم انداز روشنی برای برقراری امنیت وجود نخواهد داشت.

از طرف دیگر، منافع نمایندگان کنگره آمریکا در ادامه جنگ و حضور در عراق و افغانستان است. مرکز سیاست‌های پاسخگو در گزارشی اعلام کرده بود که دست کم یک چهارم نمایندگان کنگره آمریکا با سرمایه‌گذاری در شرکت‌های آمریکایی فعال در عراق و افغانستان، سودهای کلانی به دست آورده‌اند؛ به همین علت آنان خواهان ادامه اشغال این دو کشور هستند. این مرکز با بررسی حساب‌های برخی نمایندگان کنگره آمریکا به این نتیجه رسیده است که اعضای کنگره آمریکا حدود ۱۹۶ میلیون دلار از شرکت‌های آمریکایی که قرار دادهای صدها میلیون دلاری با پتنگون به منظور تهیه کالا و خدمات برای نظامیان آمریکا امضا کرده‌اند دریافت می‌کنند. "جان کری" در صدر فهرست سرمایه‌گذاران نمایندگان کنگره آمریکا در این شرکت‌ها قرار داشته است و "جوزف

لیبرمن" رئیس کمیسیون امور دولتی و امنیتی مجلس سنای آمریکا، نیز از دیگر سناتورهای بانفوذ است که سرمایه گذاری زیادی در شرکت های آمریکایی فعال در عراق و افغانستان انجام می داده است. در واقع، جنگ عراق و افغانستان به شکلی در چهارچوب تأمین منافع مالی مقامات اجرایی و قانون گذاری آمریکایی قرار گرفته است. به همین جهت است که در میان نمایندگان کنگره آمریکا ما شاهد هستیم که درخواست جدی برای پایان اشغال افغانستان وجود ندارد.

جمع بندی

باتوجه به اهمیت و ضرورت مقوله امنیت در حوزه های مختلف زندگی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، به گونه که بدون وجود امنیت، این حوزه ها کارکرد اصلی خود را از دست خواهند داد و کشور را با بحران های زیادی مواجه خواهند ساخت. افغانستان از جمله کشورهای است که طی سالیان طولانی با بحران ها، از جمله بحران امنیت روبرو و مردم این کشور از امنیت محروم بوده اند. این کشور باتوجه به موقعیت ژئوپولیتیکی که دارد، در زمان که توسط شوروی سابق اشغال شده بود، مورد رقابت شوروی و آمریکا قرار گرفته بود، بعد از شکست شوروی، این کشور بار دیگر به علت موقعیت خاص خودش، مورد توجه ایالات متحده آمریکا قرار گرفت. آمریکا و برخی از کشورهای دیگر با کمک های مالی و نظامی خودشان، پدیده ای به نام طالب را به وجود آوردند. اما این گروه نتوانست نظم و امنیت مورد نظر آمریکا را ایجاد نماید. در این میان حادثه یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ زمینه سقوط این گروه و تغییر ساختار قدرت سیاسی را در افغانستان فراهم کرد.

بعد از سقوط طالبان و تشکیل کنفرانس بن برای افغانستان در سال ۲۰۰۱، سر آغاز جدیدی در تاریخ سیاسی معاصر این کشور رقم خورد. این کنفرانس توانست توافقات و تفاهم لازم را در میان جریان های مختلف، به وجود آورد و یکی از محورهای این کنفرانس تأمین ثبات و امنیت در افغانستان بود، که مقرر شد با همکاری جامعه جهانی، نهاد هایی امنیتی به ویژه اردو و پلیس ملی این کشور تشکیل، تقویت و تجهیز شود. بر این اساس، نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا (بعد از حمله آمریکا به افغانستان) وارد این کشور شدند. عمل کرد نیروهای ناتو در سه مقطع مورد بررسی قرار گرفت، مقطع اول از حادثه یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ تا حمله به افغانستان که این نیروها با استناد به ماده ۵ این پیمان، جهت کمک به نیروهای آمریکایی وارد عمل شدند. مقطع دوم حمله به افغانستان که برخی کشورهای عضو ناتو به طور مستقیم در این حمله حضور داشتند. مقطع سوم برگذاری کنفرانس پراگ و تدوین استراتژی جدید بود. اما بعد از گذشت سالها از حضور این نیروها با هدف برقراری امنیت در افغانستان، نه تنها دست آورد قابل توجهی نداشتن بلکه به اختلاف و دو دستگی مواجه شدند و خودشان به شکست در مأموریت اعتراف دارند.

امانیروهای آمریکایی با هدف سیطره و تسلط بر منابع حیاتی انرژی نفت و گاز خاورمیانه، آسیای مرکزی و افغانستان (هدف اقتصادی) و ایجاد یک سیستم مهار جدید در خاورمیانه، آسیای مرکزی، حوزه قفقاز و از غرب آسیا تا مرزهای هند و چین (هدف سیاسی - استراتژی) مبارزه با تروریسم، نابودی القاعده، طالبان و برقراری ثبات و امنیت در افغانستان حضور دارند. پس از بررسی عمل کرد، اهداف و عوامل عدم موفقیت این

نیروها مانند تداوم و توسعه تروریسم، تداوم حیات و فعالیت القاعده و طالبان و تداوم ناامنی ها بعد از گذشت پانزده سال از حضور این ها در این کشور، می توان به این نتیجه رسید که، حضور این نیروها نه تنها باعث ثبات و امنیت نخواهد بود بلکه تداوم حضورشان باعث تشدید ناامنی خواهد بود. در واقع، این نیروها نمی خواهند ثبات و امنیت در این کشور به وجود بیاید تا بتوانند تداوم حضورشان را توجیه نمایند و چیزی که می تواند دلیلی بر این مطلب باشد، عدم تقویت و تجهیز اردو و پلیس ملی است که این کشورها بر اساس توافقات صورت گرفته تعهد نمودند که اردو و پلیس ملی را تقویت و تجهیز نمایند، اما این ها نه تنها این نهادها را تقویت و تجهیز نکردند بلکه تلاش نمودند این نهاد حیاتی را ناکارآمد جلوه بدهند؛ برای این که می دانند تقویت ارتش و پلیس ملی افغانستان یعنی خروج این نیروها از این کشور. این چیزی است که این کشورها نمی خواهند. در پایان هم چند راهکار جهت تأمین و ایجاد امنیت مطرح گردید مانند تقویت و تجهیز اردو و پلیس ملی، تعیین زمان خروج نیروهای خارجی، به وجود آمدن یک دولت قدرتمند و ایجاد وحدت ملی. به امید روزی که شاهد شکوفایی کشورمان در زمینه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و صلح ثبات باشیم.

منابع

الف: کتاب‌ها:

- ۱- تحولات جهان (۲)، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات بین الملل ابرار معاصر، ۱۳۸۴.
- ۲- تحولات جهان (۱)، تهران موسسه مطالعات و تحقیقات بین الملل ابرار معاصر، چاپ دوم، بهار ۱۳۸۲.
- ۳- تامس هابز، جان لاک و جان استوارت میل، آزادی فرد و قدرت دولت، صناعی، محمود، تهران، هرمس ۱۳۸۴، چاپ دوم.
- ۴- جی مارتین لی، چهره جدید امنیت در خاورمیانه، نصیری، قدیر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.
- ۵- رحمانی، منصور، کتاب اروپا (۶)، تهران موسسه مطالعات و تحقیقات بین الملل ابرار معاصر، ۱۳۸۴.
- ۶- زنجانی، محمد مهدی، گزیده تحولات جهان، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات بین الملل ابرار معاصر، ۱۳۸۲، چاپ دوم.
- ۷- سجادی، عبدالقیوم، جامعه شناسی سیاسی افغانستان، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- ۸- طارمی، کامران، کتاب آمریکا (۱)، موسسه مطالعات و تحقیقات بین الملل ابرار معاصر، ۱۳۸۲.
- ۹- عبدالله خانی، علی، نظریه های امنیت، تهران، ابرار معاصر، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
- ۱۰- عالم، عبدالرحمن، تاریخ فلسفه سیاسی غرب (عصر جدید وسده نوزدهم)، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴.
- ۱۱- کاظمی، احمد، امنیت در قفقاز جنوبی، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۴.
- ۱۲- یزدان فام، محمود، آمریکا پس از یازدهم سپتامبر (مجموعه مقالات)، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴.

ب- مجلات:

- ۱۳- اطلاعات ساسی - اقتصادی، شماره های ۷ و ۸، سال دوم، ۱۳۷۷.
- ۱۴- اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره های ۱۳۶-۱۳۳، سال ۱۳۸۸.
- ۱۵- اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره های ۱۸۴-۱۸۱، سال ۱۳۸۱.
- ۱۶- اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۴۴، پاییز ۱۳۸۲.
- ۱۷- اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ها ۱۸۰-۱۷۷، سال ۱۳۸۱.
- ۱۹- فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۴۵، سال ۱۳۸۲.
- ۲۰- فصلنامه سیاست دفاعی، شماره های ۳۹-۳۸، بهار و تابستان ۱۳۸۱.
- ۲۱- فصلنامه سیاست دفاعی، شماره های ۴۱-۴۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۱.
- ۲۲- فصلنامه جامعه فردا، شماره ۴، سال دوم، زمستان ۱۳۸۶.

ج- سایت‌ها:

- ۲۳- www.ariaye.com
- ۲۴- alef.ir
- ۲۵- www.Bbcpersin.com
- ۲۶- www.baztab.com
- ۲۷- dari.irib.ir
- ۲۸- www.esalat.org
- ۲۹- www.mazary.net
- ۳۰- www.payam-aftab.com
- ۳۱- www.payamemojahed.com
- ۳۲- Usanewlook.com

د- خبرگزاری‌ها:

- ۳۳- خبرنامه نوا.
- ۳۴- خبرگزاری نویستی روسیه.
- ۳۵- تفسیر سیاسی رادیو دری.